

کارکردهای هرمنوتیکی «تفسیر»

علیرضا قائمی نیا^۱

چکیده

از لحاظ هرمنوتیکی، تفسیر می‌تواند کاربردهای گوناگونی داشته باشد، از این رو بررسی این کاربردها اهمیت خاصی دارد. این مقاله عهده‌دار بحث از معنای «تفسیر» و معانی «تفسیر متن» است. تفسیر متن معمولاً به یکی از سه معنای: «فهم معنای آن»، «فرایند فهم آن» و «متن مضاعف» به کار می‌رود. مقاله علاوه بر توضیح این سه معنا از سه کارکرد: «معنایی»، «تاریخی» و «کارکرد التزامی» نیز به تفصیل سخن گفته و سپس در پایان به بیان تفاوت آن‌ها و تأثیرشان در حل نزاع‌های گوناگون در باب تفسیر متون اشاره کرده است.

وقتی فارغ از مولف و پدیدآورنده به متن بنگریم خواهیم یافت که یکی از ویژگی‌های متون «تفسیر پذیری» آن‌ها است. تفسیر پذیری تنها به متون اختصاص ندارد و ما از تفسیر اشیاء و مقولات متفاوتی سخن می‌گوییم. تفسیر به مفهوم وسیع، ایضاح و روشن‌گری معنای یک چیز است. و مسئله تفسیر هنگامی اهمیت مضاعف می‌یابد که معنا واضح و روشن نباشد. از این نظر تفسیر با فهم تفاوت دارد؛ چرا که ما معنای برخی از چیزها را - مانند یک جمله ساده - بدون تفسیر می‌فهمیم، و این غیر از تفسیر است. بنابراین، مسئله تفسیر هنگامی پیش می‌آید که معنا روشن و فهم آن آسان نباشد و یا بخواهیم فهم خود را از آن بالاتر ببریم.



واژه تفسیر

«تفسیر» در اصل واژه‌ای عربی است و مصدر باب تفعیل از «فسر» است ادیبان زبان عرب این ماده را در اصل به معنای «آشکار و روشن ساختن» دانسته‌اند. تفسیر هم مبالغه و تاءکید در معنای «فسر» است. از این رو «تفسیر» به معنای «خوب آشکار کردن و از امر پوشیده‌ای نیکو پرده برداشتن» است.

واژه «interpretation» در زبان انگلیسی که «تفسیر» را به عنوان معادل آن به کار برده‌ایم، از واژه‌ای لاتینی به نام «interpretatio» گرفته شده است. این واژه اخیر به سه معنای کار رفته است:

۱. گاهی به معنای «یافتن معنا» به کار رفته است. مثلاً، هنگامی که معنای یک جمله را می‌یابیم.
۲. هم چنین، این واژه به معنای «ترجمه» به کار رفته است. یعنی وقتی متنی را از زبانی به زبان دیگر برمی‌گردانیم.
۳. علاوه بر دو معنای یاد شده واژه مذکور به معنای «توضیح دادن» نیز به کار رفته است. در این کار برد، معنایی نهفته و غیر واضح روشن و آشکار می‌شود.^۲

معنای طبیعی و غیر طبیعی تفسیر

اصطلاح «تفسیر» کارکردهای گسترده‌ای دارد:

۱. گاهی واژه «تفسیر» درباره‌ی بازشناسی پدیده‌ها و اشیای طبیعی به کار می‌رود؛ مثلاً از حرکت سیارات و نحوه چرخش ستارگان سخن گفته می‌شود که تفسیر نام دارد. هم چنین، از تفسیر رفتار ماده‌ای خاص در شرایطی خاص سخن می‌رود؛ همان گونه که فیزیک دانان از تفسیر نحوه رفتار ذرات باردار در میدان مغناطیسی سخن می‌گویند؛ یعنی می‌خواهند معنای رفتار آن‌ها را بیابند. حرکت ذرات و سیارات و ستارگان برای دانشمندان معنا دارد؛ چنان که پدیده‌هایی مانند لکه‌های خورشیدی، توفان، زلزله معنا دارند و دانشمندان با تفسیرش می‌خواهند معنای آن‌ها را شناسایی نمایند.
۲. در برخی جاها از تفسیر رفتارهای فردی و اجتماعی انسانها سخن رانده می‌شود؛ مثلاً عالمان اخلاق رفتار انسان‌ها را با یک دیگر تفسیر می‌کنند. و یاروان کاوان از تفسیر رفتاری فردی سخن می‌گویند. و یا جامعه‌شناسان از تفسیر رفتارهای اجتماعی بحث می‌کنند. و حتی بازخوانی پدیده‌های سیاسی و اجتماعی نیز در این قسم می‌گنجند.

۳. یکی از مواردی که تفسیر به طور وسیع در آن‌ها به کار می‌رود مصنوعات بشری است. آثار هنری؛ از قبیل تابلوهای نقاشی؛ کارهای جاودان معماری، مجسمه‌ها، همه کلاً مورد تفسیر قرار می‌گیرند، و ما دوست داریم معنای آن‌ها را بیابیم؛ یعنی می‌خواهیم بدانیم آن‌ها چه پیامی برای دیگران دارند.

۴. تفسیر متون، یکی از مسایل و مباحث معرفت‌شناسی متن است و یکی از رایج‌ترین چیزهایی که در آن از تفسیر سخن می‌گوییم، متون هستند. متون با دیگر مصنوعات بشری تفاوت دارد و لذا آن‌گاه که تفسیر در مورد متون به کار می‌رود با کاربردهای آن در مورد دیگر مصنوعات بشری تفاوت دارد.

متون از مجموعه‌ای از نشانه‌ها تشکیل می‌شوند که مؤلف برای افاده‌ی معنایی خاص به مخاطب در زمینه‌ای معین به آن‌ها

نظم و ترتیبی ویژه بخشیده است، و تفسیر متون برای ایضاح معنای آن‌ها صورت می‌گیرد.

«گریس»^۳ برای نشان دادن تفاوت تفسیر در این موارد، میان معنای طبیعی و معنای غیر طبیعی فرق گذاشته است. معنای طبیعی در مورد اول؛ یعنی در مورد پدیده‌ها و اشیای طبیعی به کار می‌رود. تفسیر پدیده‌های طبیعی برای یافتن معنای طبیعی صورت می‌گیرد. مراد از تفسیر در این جا تبیین «علی» و یافتن علت پدیده است. وقتی که از معنای مصنوعات و متون سخن می‌گوییم مراد ما معنای غیر طبیعی است. معنای غیر طبیعی با تبیین علی به دست نمی‌آید و روش دیگری برای تفسیر آن‌ها لازم است. در مصنوعات و متون «قصد» در کار است؛ یعنی هنرمند و یا مؤلف مثلاً القای معنایی را قصد کرده است.^۴

در قرون وسطا، فلاسفه می‌خواستند «کتاب طبیعت» را بخوانند، ولی میان معنای علی یا تبیین علی، و معنای القاء ارادی فرق نمی‌گذاشتند؛ ولی امروزه فلاسفه دقیقاً میان این موارد فرق گذاشته‌اند.

متون، بازمانده‌های تاریخی‌اند به این معنا که در گذشته به وجود آمده‌اند و مفسر متن مانند مورخ عمل کرده است، و همان طوری که مورخ می‌خواهد گذشته را کشف کند مفسر هم می‌خواهد معنای متن را در ظرف تاریخ بیابد. لذا مسئله تفسیر متون مسئله‌ای بنیادین از «هرمنوتیک» و معرفت‌شناسی متن است.

تفسیر متون

چنان که اشاره شد، امروزه وقتی از تفسیر متون سخن به میان می‌آید، معمولاً به یکی از سه معنا حمل می‌شود و به ذهن می‌آید. هر یک از این معانی مسایل مختلفی را پیش می‌کشد این سه معنا عبارت‌اند از: فهم (معنای عام و معنای خاص)، فرایند فهم متون، متن مضاعف.

یک: گاهی مراد از تفسیر متن، فهمی است که از معنای آن داریم. بسیاری از فلاسفه قاره‌ای تفسیر را به این معنا به کار می‌برند. در «هرمنوتیک» نیز اغلب، تفسیر به این معنا به کار می‌رود؛ البته باید دقت کرد که در برخی جاها تفسیر با شرط خاصی به معنای فهم به کار می‌رود، که می‌توان آن را فهم به معنای خاص نامید. اگر بتوان از متنی بیش از یک گونه فهم داشت، و این دو یا چند فهم هیچ یک بر دیگری ترجیح نداشته باشند، در این صورت گفته می‌شود که این تفاسیر در آن متن وجود دارند. فرض کنید سؤالی را دو گونه می‌توان فهمید در این صورت ما دو تفسیر از این سؤال داریم. خلاصه آن که، گاهی تفسیر به هر فهمی از عبارت، حتی اگر تنها یک فهم در کار باشد گفته می‌شود. فهم به معنای عام. و گاهی به فهم‌های متعدد از یک متن و عبارت خاص اطلاق می‌شود.^۵

تفسیر در این اصطلاح آخری، رمزگشایی از معانی متعدد متن است. پس از اشاره‌ی اجمالی به دو معنای دیگر تفسیر این نکته را توضیح خواهیم داد.

دو: کاربرد دوم تفسیر در مورد فرایند، فهم متون است. برای مثال، شیوه‌ای را که مفسر برای فهم خاص به کار می‌گیرد، تفسیر نامیده می‌شود. تفسیر به این معنا در مورد شیوه

رمزگشایی از متن برای فهم پیام آن به کار می‌رود. هر متنی حامل پیامی است و گاه، رمزگشایی از متن و رسیدن به پیام آن مشکل است. این جا تفسیر، به شیوه رمزگشایی اطلاق می‌شود. تفسیر به این معنا با خود پیام متن یکی نیست و بیش تر به روش‌شناسی فهم متون مربوط می‌شود؛ لذا مستقیماً به بحث کنونی ما مربوط نمی‌شود تفسیر به این معنا هم گاهی در «هرمنوتیک» به چشم می‌خورد.^۶ دو کاربرد گذشته، کاربردهای آشنایی هستند. معمولاً مفسران قرآن در کتاب‌های تفسیر خود این اصطلاح را به هر دو معنا به کار می‌برند؛ یعنی گاهی مراد آن‌ها از تفسیر، فهم‌هایی است که از آیات دارند، چه این فهم‌ها یکی باشند یا متعدد. هم چنین آن‌ها از شیوه فهم قرآن و متدلوژی فهم آیات هم بحث می‌کنند. برای نمونه، از این بحث می‌کنند که آیا قرآن را باید با قرآن تفسیر کرد و یا قرآن را با سنت یا با عقل باید تفسیر کرد؟

سه: کاربرد سوم، تفسیر در مورد «متن مضاعف» است. تفسیر به این معنا بر متنی اطلاق می‌شود که از متن اصلی و متنی دیگر که به متن اصلی، برای قابل فهم ساختن آن افزوده شده. فراهم آمده است. متن اصلی را «متن اول» و متن افزوده شده بدان را «متن دوم» و متن دیگر را که از مجموع این دو متن فراهم آمده است، یعنی تفسیر را «متن سوم» می‌نامیم. به عنوان نمونه، می‌توان به شرح‌های «ابن رشد» بر آثار «ارسطو» اشاره کرد. شرح‌های «ابن رشد» به آن صورت است که متن «ارسطو» را می‌آورد و شرح خود را هم بر آن می‌افزاید؛ از این رو، شرح‌های «ابن رشد» «تفسیر ابن رشد از ارسطو» خوانده می‌شود. این تفسیر در کار برد سوم به سه عامل نیازمند است: نخست متنی که باید تفسیر شود، دوم مفسر، و عامل سوم متنی است که به متن اصلی افزوده می‌شود. باید بدین نکته تاءکید کنیم که تفسیر این متن افزوده شده نیست، بلکه تفسیر مجموع متن اصلی و متن افزوده شده است و لذا نام آن را «متن مضاعف» گذاشتیم. ما در این مقاله با این کاربرد تفسیر سر و کار داریم؛ ولی برای اختصار و صرفه جویی، در بسیاری از جاها بحث خود را بر متن افزوده شده متمرکز خواهیم ساخت و هنگامی که کلمه تفسیر را به کار می‌بریم مراد ما همین متن خواهد بود.^۷ تفسیر به این اصطلاح نیز در میان مسلمانان به کار رفته است مثلاً اصطلاح تفاسیر قرآن در مورد متن‌هایی که به عنوان تفسیر نوشته شده‌اند به کار رفته است.

رمزگشایی از معانی مختلف متن

گفتیم، تفسیر گاهی به معنای رمزگشایی از معانی مختلف متن به کار می‌رود. این معانی مختلف عبارت‌اند از: معنای تحت‌اللفظی (معنای اول)، معنای تکمیلی و الحاقی، معنای ابداعی، اکنون به توضیح این معانی می‌پردازیم:

۱. رمزگشایی از متن و کشف معنای آن: تفسیر، معنای درست متن، و گاهی یگانه معنای متن را روشن می‌سازد. این معنا همان معنای تحت‌اللفظی متن است.
۲. رمزگشایی از معنای دوم متن و کشف آن: تفسیر، از معنای دوم



که می‌تواند جای‌گزین معنای اول متن بشود، پرده بر می‌دارد؛ به عبارت دیگر، متن معنای روشن و واضح دارد که معنای اول متن است. تفسیر افقی از معنای متن را می‌گشاید که معنای دوم آن به حساب می‌آید و به جای معنای نخست می‌نشیند.

۳. رمزگشایی از معنای تکمیلی و الحاقی: تفسیر این‌جا، به معنای یافتن معنای اضافی و باقی مانده متن است. متن همواره معنای متعددی دارد و تفسیر، یافتن معانی باقی مانده از آن است.

۴. ابداع معنای جدید: تفسیر گاه نه رمزگشایی از معنای متن، بلکه ابداع معنای جدیدی برای آن است.^۸

معمولاً فلاسفه برای نشان دادن چهار معنای گذشته این عبارت «نیچه»^۹ را مورد بحث قرار داده‌اند: «چترم را فراموش کرده‌ام» طبق پاسخ اول، معنای عبارت «نیچه» این است که او چترش را فراموش کرده است. در این پاسخ عبارت مذکور به معنای تحت‌اللفظی گرفته می‌شود. معنای دو (در پاسخ دوم) معنایی است که جایگزین معنای اول می‌شود. معنای دوم ممکن است این باشد که «او (نیچه) پوششی را که بر روی حقیقت هست و نمی‌گذارد حقیقت بر ملا شود به حساب نیاورده است» در حقیقت، در این معنا، معنای جدیدی که ممکن است معنای مجازی متن باشد جای‌گزین معنای تحت‌اللفظی آن می‌شود. معنایی که تفسیر از آن پرده بر می‌دارد معنایی باشد که به معنای متن افزوده می‌شود و یا باقی مانده‌ای از معنای متن است. مثلاً معنای باقی مانده از عبارت «نیچه» ممکن است این باشد که: «او چترش را از یاد برده است یعنی چیز مهمی. مانند جنسیت اش. را از یاد برده است» این معنا و معنای پیش کاربرد کلمه «چتر» و احیاناً «من» یا «فراموش کردم» در معنای مجازی است اما به دلیلی. از قبیل پیش‌ذهنی دو مفسر. واژه‌ها در معنای مجازی دو گانه به کار رفته‌اند این تفسیر، تفسیری «فروید»ی از عبارت «نیچه» است.

معنای سوم از این امر حکایت دارد که می‌توان تفسیر متفاوتی را از این عبارت ارائه نمود. یعنی نشان می‌دهد که در این عبارت «کثرتی» در کار هست و نسبت به تفسیر مختلف گشوده است. «دریدا»^{۱۰} خاطر نشان کرده است که تفسیر متعددی از این عبارت می‌توان ارائه داد. و مثلاً «چترم را فراموش کرده‌ام» ممکن است به این معنا باشد که گوینده که یک مرد است (یعنی نیچه) این امر را فراموش کرده است که زن به عنوان یک حقیقت در عالم وجود دارد و تنها جنسیت خودش را در نظر داشته است عدم تعیین واژه «چتر» این متن را با تفسیر متعددی همراه ساخته است؛ از این رو «رونالد بارت»^{۱۱} گفته است: «متن چند گانه است» به این معنا که همواره کثرتی در آن به چشم می‌خورد که جایی را برای تفسیر مختلف می‌گشاید.

مورد چهارم، معنای ابداعی بود. برخی از متفکران برای نشان دادن این معنا به نقاشی «مگریت»^{۱۲} اشاره کرده‌اند. همان‌طور که در تاریخ فلسفه مشهور شده «هگل» معتقد بود که معرفتی مطلق در کار است و می‌توان با طراحی یک سیستم جامع فلسفی به آن حقیقت و معرفت مطلق دست یافت. «مگریت» تابلوی به نام «مرخصی هگل» آفریده که در آن چتری



باز ترسیم شده و روی آن لیوانی از آب وجود دارد و آسمان کاملاً صاف و بدون ابر است. در حقیقت، این تابلو با حالتی طنز گونه به سیستم فلسفی «هگل» می‌نگرد.

سیستم فلسفی «هگل» به مثابه چتری باز در هوای صاف و بدون باران است که مانع از دست یابی به معرفت حقیقی (لیوان آب) می‌شود. معنای ابداعی عبارت «نیچه» هم مطابق این تقریر، این می‌شود که «نیچه» با چترش پیام همان چتری را به بیننده القا می‌کند که در نقاشی «مرخصی هگل» آمده و منظور او این است که وی سیستم بسته فلسفی همانند سیستم فلسفی «هگل» ندارد تا او را از دستیابی به حقیقت باز بدارد. او مانند «کیرکگار»^{۱۳} سیستم فلسفی هگلی را به بوته فراموشی سپرده است؛ سیستمی که مانند چتری باز هر آنچه را که در زیرش قرار دارد می‌پوشاند؛ البته «مگریت» پس از مرگ «نیچه» این تابلو را نقاشی کرده است؛ ولی بعید نیست که «نیچه» هم چنین معنایی را از عبارت مذکور اراده کرده باشد.

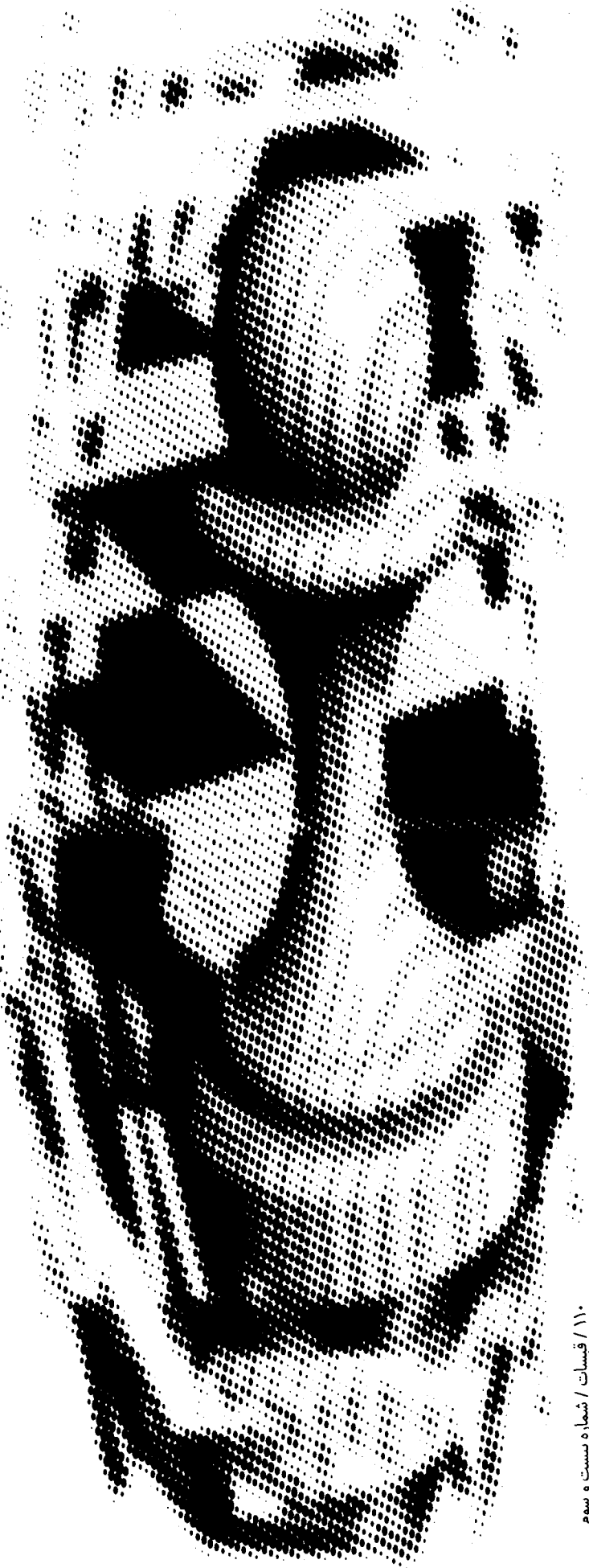
کارکردهای تفسیر (کارکرد عام و کارکردهای خاص):

تفاسیر، کارکردهای گوناگونی دارند و مفسر هم ممکن است از تفسیرش اهداف مختلفی را دنبال کند؛ البته کارکرد عامی هم برای تفاسیر مختلف می‌توان در نظر گرفت. کارکرد عام تفسیر، تولید خاص مهمی از متن در مخاطب معاصر است؛ به عبارت دیگر، تفسیر، تأثیر علی در مخاطب دارد و فهمی از متنی تاریخی را در او می‌آفریند؛ برای مثال، در تفسیر متنی از «ارسطو» متن دیگری بدان افزوده می‌شود تا در مخاطب معاصر فهمی نسبت به متن «ارسطو» را بیافریند. کارکرد عام تفسیر را می‌توان «کارکرد علی»^{۱۴} تفسیر نامید. کارکرد علی تفسیر، نخستین کارکرد است که کم و بیش از تفسیر به ذهن می‌آید و نخستین بار «استیونس» این عنوان را برای آن برگزیده است.

تفسیر، علاوه بر کارکرد عام، می‌تواند یکی از سه کارکرد خاص را نیز داشته باشد که عبارت‌اند از: کارکرد تاریخی، کارکرد معنایی و کارکرد التزامی.

۱. کارکرد تاریخی:^{۱۵} گاهی مراد از تفسیر، باز آفرینی عمل فهم مولف و مخاطب تاریخی از یک متن تاریخی در مخاطب معاصر است. در این صورت اصطلاحاً گفته می‌شود که تفسیر کارکرد تاریخی دارد. در این گونه‌ها، غرض از تفسیر این است که مخاطب متنی را آن گونه که مؤلف تاریخی در نظر داشته و مخاطب تاریخی فهمیده است، بفهمد. این وظیفه‌ای تاریخی است، به این معنا که تفسیر می‌خواهد فاصله زمانی را آن چنان از میان بردارد که مخاطب معاصر متن مورد نظر را مانند مولف و مخاطب تاریخی تجربه کند. اگر تفسیر در این کارکرد نتواند فهم مولف و مخاطب تاریخی را باز آفرینی کند، در حقیقت نه فهم، بلکه کج فهمی را نسبت به متن مورد نظر پدید خواهد آورد.^{۱۶}

۲. کارکرد معنایی:^{۱۷} کارکرد دوم تفسیر که با کارکرد عام



آن نیز هماهنگ است، کارکرد معنایی است. مراد از کارکرد معنایی این است که گاهی تفسیر آن چنان عمل فهم را در مخاطب معاصر می‌آفریند که از عمل فهم مؤلف تاریخی مخاطب تاریخی و فراتر می‌رود. و ناشناخته‌هایی از معنای متن را آشکار می‌سازد که مؤلف و مخاطب تاریخی با آن‌ها آشنا نبوده‌اند. پیدا است که هدف تفسیر در این زمینه، باز آفرینی تاریخی فهم مؤلف و مخاطب تاریخی نیست و معیار ارزیابی تفسیر هم فهم مؤلف و مخاطب تاریخی نیست.^{۱۸}

کارکرد معنایی تفسیر بر این پیش فرض مبتنی است که متن می‌تواند معنایی داشته باشد وسیع‌تر و عمیق‌تر از معنایی که مؤلف و مخاطب تاریخی دریافته‌اند.

مفسر در کارکرد معنایی، چشم اندازی از معنای متن را به روی مخاطب می‌گشاید که نه مؤلف و نه مخاطب تاریخی هیچ یک بدان راه نیافته‌اند؛ البته این فهم جدید از معنای متن باید فهم مجازی باشد و برای این که مفسر و در نتیجه مخاطب وی در دام فهم نادرست گرفتار نیایند، معنای تازه‌ای که در افق تفسیر جدید گشوده شده است با معنایی که مؤلف و مخاطب تاریخی در یافته‌اند تفاوت ذاتی و اساسی نداشته باشد. معنای جدید و معنای کهن در صورتی تفاوت اساسی و ذاتی خواهند داشت که این همانی متن را به هم زنند؛ به عبارت دیگر، این معنایی نباید به گونه‌ای باشند که نسبت دادن آن‌ها به یک متن مستلزم تغییر دادن متن باشد. این همانی و وحدت متن باید در خلال این معنای برقرار باشد.

تجربه، وجود کارکرد معنایی را تائید می‌کند. معمولاً نویسندگان چیزهایی را می‌نگارند که نسل‌های بعدی، از این چیزها معنایی بیش‌تری را از نویسنده به دست می‌آورند. و این معنای جدید، از فهم‌های نادرست ناشی نشده‌اند؛ بلکه این معنای را محصول فهم‌های دقیق و عمیق به حساب می‌آوریم.

۳. کارکرد التزامی: ^{۱۹} تفسیر در صورتی کارکرد التزامی دارد که هدف از آن تولید عمل فهم در مخاطب معاصر باشد تا به کمک آن به لوازم معنای متن راه یابد، خواه مؤلف و مخاطب تاریخی به این لوازم پی برده باشند و یا نبرده باشد.

سه کارکرد خاص تفسیر که توضیح آن‌ها گذشت «مانعة الجمع» نیستند؛ بلکه «مانعة الخلو» هستند؛ به عبارت دیگر، ممکن است در موردی، تفسیر متنی خاص هر سه کارکرد را به ارمغان بیاورد و همه این کارکردها در یک جا جمع شوند؛ ولی نمی‌توان نمونه‌ای یافت که تفسیر، حتی یکی از این سه کارکرد را نداشته باشد و در جایی که هر سه کارکرد هم زمان در تفسیر حضور دارند، تفسیر بسیار پیچیده و فهم آن هم برای مخاطب بسیار دشوار می‌شود؛ زیرا مخاطب متحیر و سرگردان می‌ماند آیا آنچه در تفسیر وجود دارد، معنای متن است یا لوازم آن؛ و معنا هم معنایی هست که مؤلف و مخاطب تاریخی در نظر داشته‌اند و یا نه معنایی هست که فراتر از فهم مؤلف و فهم مخاطب تاریخی است؛ لذا بهترین تفسیر به تفسیری می‌گویند که در آن این کارکردها از همدیگر تفکیک شده‌اند.^{۲۰}

در برخی از متون یکی از این کارکردها برجسته می‌شود و

اهمیت خاصی پیدا می‌کند. این امر به کارکرد فرهنگی متن تفسیر شده وابسته است؛ مثلاً در متون حقوقی و قانون گذاری، کارکرد سوم تفسیر یعنی کارکرد التزامی، بسیار اهمیت دارد؛ زیرا این متون می‌خواهند راه نمایی برای قوانین مربوط به رفتارها و پیامدهای مربوط به آن‌ها را فراهم آورند و در برخی از متون دینی، کارکرد اول؛ یعنی کارکرد تاریخی، بسیار اهمیت دارد. برای نمونه، در تفسیر قرآن که متنی وحیانی است این کارکرد، همه تلاش مفسر را به خود معطوف می‌دارد؛ چرا که برداشتن فاصله زمانی میان مخاطب معاصر و رسیدن به معنایی که مخاطب تاریخی آن را فهمیده است، بسیار راه گشا خواهد بود. فهم مخاطب تاریخی در این گونه چیزها، در مباحث تفسیری مداخلت تام دارد و در بسیاری چیزها هم به مناقشات و نزاع‌ها فیصله می‌دهد.^{۲۱}

پی نوشت ها:

۱. دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی، دانشگاه تربیت مدرس.
2. Simpson, Cassell's New Latin - English, English - Latin Dictionary Cassell Companay Ltd(1959), P.322.
3. H.P.Grice.
4. The Philosophy Of interpretation, ed. by Toseph Margolis and Tom Rockmore, Blackwell(2000), PP.96 - 97.
5. Gracia Jorge, A Theory Of textuality, StateUnoversity Of New Yorkpress(1995), P.148.
6. The Philosphy Of interpretation, PP.46 - 50.
7. Ibid.
8. Cadamer and Hermeneutics, ed. by Hugh J.Silverman. London (1991), P.251.
9. Nietzsche.
10. Derrida.
11. Ronald Barth.
12. Magritte.
13. Kierkegaard.
14. Casual Function.
15. Historical.
16. A theory Of textuality, P.153.
17. Meaning Funetiton.
18. Ibid , P. 154.
19. implicative Function.
20. Ibid.
21. Ibid, PP. 54 - 55.